

درس سیصد و نودم

وجود رابط و کیفیت تعقل در آن (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بحث درباره وجود رابط و کیفیت تعقل این وجود بود. در جلسه گذشته راجع به تقسیم وجود بین وجود **فی نفسه** و **فی غیره** و خود وجود **فی نفسه** بین **فی نفسه لنفسه بغيره** و **فی نفسه لنفسه بنفسه** که همان وجود ذات باری است صحبت شد. راجع به وجود رابط عرض شد که وجود رابط عبارت وجود **فی غیره** در مقابل وجود **فی نفسه** است. حال صحبت در اینجاست که چگونه این وجود **فی غیره** را تعقل کنیم و به چه نحو او را ادراک کنیم؟! در وجود **فی نفسه** شکی نیست که هر وجود **فی نفسه** یک استقلال خارجی و یک مابازاء خارجی دارد، چه آن وجود **فی نفسه** وجود جوهر باشد یا وجود اعراض باشد. در وجود جوهر، وجود جوهر وجود **فی نفسه** است ولی وجود عرض که در **زید قائم** و **زید راکب** از او تعبیر به وجود رابطی می کنند یا تعبیر به وجود محمولی می کنند عبارت از وجود **فی نفسه** و **لغيره** است؛ یعنی این وجود استقلالی خودش که ما می توانیم او را در مقابل جوهر تصور و تعقل کنیم، و این طور نیست که ما نسبت به معنای او گنگ و مبهم باشیم بلکه می توانیم توصیفات و اعراضی را که برای یک جوهر و موضوع حاصل می شود، آن اوصاف را به عنوان وجود محمولی بر آن موضوع حمل کنیم مانند **زید قائم** و **زید جالس** و **زید آكل** و **زید راکب**. زید خودش وجود **فی نفسه** و **لنفسه** دارد اما گرچه وجود آن رکوب و قیام **فی نفسه** است و می تواند به عنوان محمول در قضیه مورد توجه قرار بگیرد به عنوان وجود رابطی، برای این یک موضوع دیگری اثبات می شود و **لغيره** بودن هم معنایش همین است؛ یعنی این وجود **فی نفسه** استناد به غیر دارد و متکی به غیر است و تا غیر نباشد، این وجود **فی نفسه** قوام ندارد! بله، خود آن وصف به عنوان قیام، قیام دارد، تعقل دارد، رکوب تعقل دارد و حالت **أكل** تعقل دارد اما این حالت قیام بدون موضوع معنا ندارد. بنابراین در وجود رابطی که همان

۱. ... خودش چطور بود؟ وقتی حالش - ما که این چیزها را نمی فهمیم - یک طورهایی می شد یک دفعه می دید شتر دارد از یک طرف دیگر می رود، اصلاً خلاف آن مسیر منزل را می رفت! دوباره متنبه می شد و شتر را می زد و او را برمی گرداند و دوباره وقتی که محو جمال یار بود دوباره می دید شتر دنبال بچه شتر رفته است! گفت: بابا این طور نمی شود! پایین آمد و گفت که دنبال بچه ات برو، ما هم از این طرف می رویم که برسیم. گاهی اوقات وسایل دست و پاگیر هستند و آدم را نکه می دارند، گاهی وقت ها نه، خیلی وقت ها! وسایل دست و پاگیر هستند!

وجود محمولی است، نیاز به وجود **فی نفسه و لنفسیه** است که همان عبارت از وجود موضوع است اما در وجود **فی نفسه و لنفسیه**، این قیام به ذات خودش است حالا این قیام به ذات خودش یا متدلی به غیر است و از جای دیگر افزایه می شود و نفس تشخص این وجود ...

این مطلبی را که در این جلسه می خواهیم عرض کنیم گرچه مرحوم آخوند اشاره به وجود رابط خواهند کرد اما در باب عرفان نظری یکی از مسائل بسیار مهمی است که نسبت به وجود رابط راجع به حقایق اشیاء گفته اند. راجع به این مسئله چند جلسه قبل هم اشاره ای شد و عرض کردیم که کیفیت اذواق متصوفه در وجود رابط به چه نحوی است که خیال می کنم این قضیه در همان بحث وجود ذهنی مطرح شده بود متها چون می دانستم که بحث ما در وجود رابطی می آید، این مسئله را هم [کنار] گذاشتم تا اینکه آن مسئله را هم در کیفیت تعقل وجود رابط قرار بدهیم گرچه یک بحث استطرادی است و در اینجا مرحوم آخوند آن را مطرح نمی کنند و بعدها مطرح می کنند ولی خب ما دیدیم که اشکال ندارد نسبت به این مسئله هم اشاره ای بشود.

ببینید همان طوری که گفته شد در وجود رابط آنچه که مدنظر است عبارت از وجود فی غیره است یعنی یک وجودی است که اصلاً تشخص او عبارت از درضمن غیر بودن است و اگر غیری نباشد اصلاً تصور برای این معنا ندارد! شما نمی توانید یک ابتدائیتی را تصور کنید بدون اینکه شیئی را در کنار او قرار بدهید! البته نفس ابتدائیت و انتهایت قابل تصور است البته در اینجا این معنا به صورت اسمی تصور شده است اما ابتدائیتی را که در جمله «سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ» هست، آن ابتدائیت با این ابتدائیتی که به عنوان وجود مستقل مدنظر قرار دادیم دوتا است! این ابتدائیتی که به عنوان وجود مستقل است **وجود فی نفسه و لغيره** دارد که عبارت از همان وجود رابطی است نه رابط.

در «سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ» ابتدائیت به عنوان یک امر مستقل تعقل نمی شود، آنچه که تعقل می شود سیر است. از بصره تا به کوفه سیر کردم و این «از» در از بصره سیر کردم، هیچ وقت به معنای ابتدائیت نیست بلکه مخاطب ابتدائیت را می فهمد. اینکه می گوئیم: «از»، در آن ابتدائیت نیست. در خود از؛ «الف» و «ز» یک امر دیگری نهفته و مخفی است که آن امر دیگر عبارت از بصره است. از بصره سیر کردم، نمی گوئید: سیر کردم از تا، این از تا چه معنایی دارد؟! هیچ معنایی ندارد. اما همین که می گوئید: سیر کردم از، مخاطب منتظر آن کلمه ای است که می خواهید بعد از این بیاورید و اینکه مخاطب منتظر است که شما این کلمه را بیاورید، پس معلوم می شود در اینجا نتوانسته است یک تصویری از این «از» را داشته باشد و همین قدر فهمیده است که باید یک چیزی آورده بشود تا اینکه این «از» معنای خودش را برساند و الاً همین طور بگوئید: «سِرْتُ مِنْ» و در اینجا توقف کنید، سیر کردم از! خب اگر بگوئید: سیر کردم از، این «از» نمی تواند معنای خودش را برساند مگر اینکه شما بصره را بیاورید و آن وقت این «مِنْ» می تواند معنایش را بدهد. معنایش چیست؟

ابتدائیت است؟ نه، ابتدائیت که معنای «**مِن**» نیست!

این معنا یک معنایی است که این معنای مبهم در **سِرِّتْ** و **بَصَرَة** در هر دو نهفته است، نصفی از آن در **سِرِّتْ** است و نصفی از آن در **بَصَرَة** است. خود این «**مِن**» به تنهایی به معنای ابتدائیت نیست و وقتی که این طور شد، آن وقت چطور می توانیم وجود رابط را به عنوان یک وجود مستقل تعقل کنیم؟! بعضی تصور وجود رابط را این طور بیان کرده اند و گفته اند که وجود دارای مراتب مختلفه ای از تشکیک است و بعضی از مراتب وجود، مراتب عالی است مانند مرتبه ای که وجود **فی نفسه و لِنَفْسِه و بِنَفْسِه** داشته باشد که عبارت از همان وجود باری تعالی است که وجود او قائم به ذات خود است و متدلی به ذات خود است و احتیاج به افاضه مفیض ندارد!

این مرتبه عالی برای وجود است و مرتبه پایین تر عبارت از وجود خلایق در عالم جواهر است که عبارت از وجود **فی نفسه و لِنَفْسِه و بِنَفْسِه** و **بِغیره** که آن وجود، وجود جواهر است و صور نوعیه، مثل، عالم عقول، ابداعات و حتی ماده و صور منتها آن صور، صور جوهر است بالینکه وجود **فی نفسه و لِنَفْسِه و بِنَفْسِه** دارد. پایین تر از این وجود اعراض را در مقام تشکیک در وجود تصور کرده اند و فرموده اند که مرتبه پایین تر عبارت از وجود **فی نفسه و لِنَفْسِه و بِنَفْسِه** است که در اینجا **فی نفسه و لِنَفْسِه و بِنَفْسِه** وجود اعراض و وجود رابطی می شود. پایین تر از این مرتبه همان وجود ادات و وجود رابط را تصور کرده اند که عبارت از وجود **فی غیره** است نه وجود **فی نفسه**، این وجود را به عنوان آخرین مرتبه از مراتب تنزلی تشکیک وجود مطرح کرده اند.

مسئله ای که در اینجا هست این است که در وجود و به نام اشتراک لفظی در وجود هم گاهی از این مسئله اسم برده اند یعنی در اینجا مطلب به دو معنا تقریر شده است؛ بعضی ها در اینجا قائل به اشتراک معنوی در وجود شده اند و گفته اند: همان طوری که حقیقت وجود بر آن سه مرتبه اطلاق می شود، همین طور این حقیقت وجود در این مرتبه چهارم که عبارت از وجود **فی غیره** است اطلاق می شود. بعضی ها در اینجا مسئله را به اشتراک لفظی در وجود برگردانده اند و معنای اشتراک لفظی این است که آنچه که واقعیت وجود است و وجود به او متشخص می شود عبارت از همان سه مرتبه و سه مرحله بالا است؛ یکی وجود باری و یکی هم وجود جواهر و یکی هم وجود اعراض!

تعریف اشتراک لفظی و منشأ به وجود آمدن آن

اما از نقطه نظر بیان و مفهوم وجود، اطلاق اسم وجود را هم بر این مرتبه چهارم جایز شمرده اند در حالی که این حظی از وجود ندارد و فقط نمودی از اشتراک لفظی در آن است، آن حقیقت و آن طبیعتی که این لفظ بر آن طبیعت دلالت می کند، در اصل و در حقیقت طبیعت نوعیه اش مختلف است. بحث در اشتراک لفظی به این

است که شما یک لفظ را در معنای **مختلفة الحقائق** استعمال می کنید. فرض کنید لفظ «عین» در **حارث** یا **دَهَب** استعمال می شود و هیچ مابه‌الاشتراکی بین **حارث** و **دَهَب** وجود ندارد! هیچ مابه‌الاشتراکی بین آن **عینُ النَّابع**؛ آن چشمه‌ای که از او می آید که به او عین گفته می شود و فضه وجود ندارد، هیچ ارتباطی بین آن معانی مختلف و مصادیق مختلفه عین وجود ندارد.

مثلاً در فارسی هم در لفظ شیر، بین شیری که حیوان مُفترَس است و شیری که او را لبن و حليب می گویند، اصلاً هیچ ارتباطی وجود ندارد. یک لفظی است که برای دو معنای مختلف وضع شده است که اصل آن هم در اینجاست که قبایل مختلف یک لفظ را برای یک مصداق و یک طبیعت نوعیه وضع می کنند و قبيلة دیگر این لفظ را برای یک معنای دیگر وضع می کند و بعد به واسطه اختلاط در قبایل، این اشتراک لفظی به وجود می آید! اما هیچ وقت واضع لغت یک لفظ را برای آن معانی مختلفه وضع نمی کند که اینها دارای اختلاف در [معنی] باشند، این ریشه برای اشتراک لفظی است. اینکه می گویند: واضع لغت یک لفظ را در چند معنا وضع کرده است نه، این غلط است [چون] واضع هیچ وقت یک اسمی را برای [چند معنا وضع نکرده است] یعنی واضع در بیان و وضع الفاظ گیر نکرده است! شما بخواهید صد میلیارد هم لفظ وضع کنید، می توانید وضع کنید. در باب احتمالات هر کلمه‌ای را کم و زیاد کنید، می توانید بر یک طبیعت نوعیه حمل کنید، به واسطه اختلاف در اقوام که پیدا می شود بعد من حیث المجموع قوم و ملیت واحد که پیدا می شود، اشتراک لفظی از اینجا به وجود می آید. در باب اشتراک لفظی هیچ مابه‌الاشتراکی بین این دو وجود ندارد.

حالا صحبت در این است، آقایانی که قائل هستند بر اینکه این لفظ وجود در اشتراک لفظی بر وجود رابط اطلاق می شود، در واقع به عبارت دیگر قائل هستند بر اینکه وجود رابط اصلاً وجود ندارد یعنی نمی شود که در بحث وجود، آن وجودی را که به معنای وجود رابطی است که وجود محمولی است یا به معنای مطلق وجود است، آن وجود را بر آن معانی خودش اطلاق کنیم و بعد آن وقت همان وجود را با همان حقیقت و تشخیص خارجی خودش بر وجود رابط حمل کنیم و درعین حال هم اسم اشتراک لفظی برای آن بگذاریم درحالی که دیگر نیاز به اشتراک لفظی نداریم. اگر قرار باشد این اطلاق لفظ وجود بر وجود رابط به واسطه مابه‌الاشتراک و ماده‌ای باشد که بین افراد مشترک است پس اشتراک لفظی در اینجا وجود ندارد. یا شما در اینجا قائل به اشتراک معنوی هستید یا [قائل به] عموم المجاز هستید، به هر کدام از این دو قسم [قائل باشید] دیگر این اشتراک لفظی در اینجا معنا ندارد. پس باید قائل به چه بشوید؟! پس باید قائل به این باشید که لفظ این وجود به همان معنای خودش در اینجا در معنای وجود رابط استعمال شده است.

اشکالی که در اینجا پیش می آید این است که شما که وجود را در وجود رابط وجود فی غیره می دانید، چطور ممکن است که بتوانید برای وجود رابط تصور و تعقل صحیحی داشته باشید؟! درحالی که تشخیص

وجود به تشخص خارجی اوست البته به مراتب مختلف در تشخص، به آن مسئله کار نداریم. بالأخره وقتی که یک وجود می‌خواهد از یک مفهومی حکایت کند، آیا باید از یک مفهوم اعتباری حکایت کند یا از یک مفهوم حقیقی حکایت کند؟! اگر می‌خواهد از یک مفهوم حقیقی حکایت کند باید تشخص در خارج وجود داشته باشد و اگر می‌خواهد از مفهوم اعتباری حکایت کند، آن اعتبار به اعتبار معتبر است و وجود خارجی ندارد.

اعتباری بودن اجتماع

مانند اینکه می‌گویید: ریاست جمهوری وجود دارد، گروه وجود دارد، انتساب وجود دارد؛ انتساب بین زید و عمرو در اینجا وجود دارد، نفس الانتساب نه اینکه آن شکل خارجی او، مثلاً خود همین جنبهٔ تبنی را مدّ نظر قرار بدهیم و یا اینکه فرض کنید اجتماع وجود دارد، در این اجتماعی که ما نشسته‌ایم این‌طور است و آن‌طور است. اینکه حکم می‌کنید بر اینکه اجتماع وجود دارد همان‌طوری که در جلسات قبل صحبت شد اجتماع یک امر اعتباری است و وجود خارجی ندارد و افراد به استقلال ماهوی و تشخص خارجی خودشان وجود دارند و بعد به کیفیت جمع شدن این افراد در یک مکان یا اینکه جمع شدن این افراد در یک عقیده و در یک دین گرچه در یک مکان هم نباشند، می‌گویند: اجتماع مسلمین در ایران! درحالی که خب مسلمین باهم اجتماع ندارند و هر کسی در خانهٔ خودش هست؛ این در اینجا و آن در آنجا هست. یا می‌گویند: اجتماع این حزب در ایران؛ افرادی که اعضاء یک حزب هستند و هرکدام برای خودشان در یک شهری هستند شما در اینجا به اعتبار، حکم اجتماع می‌کنید و [می‌گویید که] اجتماع این حزب در ایران به این کیفیت است و فعالیت حزب در ایران به این کیفیت است، این فعالیت و این اجتماع یک امر اعتباری است. امروز اینها اعتبار می‌کنند که ما داخل در این حزب هستیم و اجتماع می‌گویند، فردا صبح از خواب بلند می‌شوند و می‌بینند در این حزب بودن به صرف آنها نیست لذا می‌گویند که ما از این حزب بیرون آمدیم! پس فردا می‌بیند که آب و روغن و نان آن حزب [تأمین] نشده است، دوباره در حزب دیگر می‌روند و پس فردا دوباره یک مسئلهٔ دیگر به آن می‌خورد و بیرون می‌آیند! این اعتبار معتبر می‌شود. یعنی یک معتبر نشده است و بدون اینکه هیچ دستش را تکان بدهد مثلاً یک مریضی اصلاً در رختخوابش افتاده است بدون اینکه دست تکان بدهد با یک گوشی تلفن [بگوید که] من هستم و من نیستم! من هستم و من نیستم! این اعتبار و عدم اعتبار می‌شود.

عدم وجود و تشخص خارجی امور اعتباری

پس امور اعتباری وجود خارجی و تشخص خارجی ندارند و صرفاً به اعتبار معتبر است البته این اعتبار معتبر براساس یک سری از مسائل خارجی است که آن معنا از آن مسائل خارجی انتزاع می‌شود، در [مورد] آن

مسائل خارجی حرفی نیست بالأخره باید یک عقیده‌ای باشد و آن عقیده در عالم عقیده یک وجود ذهنی دارد. ما قائل به این هستیم، شما هم می‌گویید که قائل بر این هستیم و شخص ثالث هم می‌گوید که ما هم قائل به این هستیم پس یک حزب شده‌ایم. حالا ما قائل به این هستیم کتاب چطور؟! هیچ. روزنامه چطور؟! هیچ. فقط ما قائل به چندتا عقیده هستیم و با همدیگر رفیق شده‌ایم و داخل در یک حزب هم قرار گرفته‌ایم فقط چون این عقیده را داریم! جا و وعاء عقیده کجاست؟! فقط وعائش ذهن است، عقیده در جای دیگر که وعائی ندارد. بنابراین این تحزب که عبارت از یک امر اعتباری است، مستند به یک مشت عقایدی است که وجود آنها وجود ذهنی است نه اینکه وجود آنها وجود خارجی است، درعین حال ما به اینها می‌گوییم که وجود دارند. این چیست؟ این وجود، وجود در عالم اعتبار است یعنی وجود اعتباری، عبارت از وجود ذهنی است نه اینکه عبارت از وجود خارجی است.

بنابراین ما از اینجا به این نکته می‌رسیم که در بحث وجود رابط که شما فرمودید: وجود رابط، وجودشان وجود فی غیره است نه وجود فی نفسه، چه تشخص خارجی‌ای وجود دارد که این وجود رابط حکایت از او می‌کند؟! بصره که سر جایش هست و **سیرت** هم که سر جایش هست، این «**من**» در اینجا از چه حکایت می‌کند؟! یعنی این «**من**» در اینجا محاکی از چه محاکی‌ای است که به خاطر آن محاکی شما به این «**من**» وجود ابتدائیت بگویید و به خاطر «**الی**» وجود انتهائیت بگویید؟! چه چیزی در آنجا هست؟! هیچ، فقط اعتبار معتبر است بر اینکه سیر را از این نقطه شروع کرده است و به اینجا ختم کرده است، چیز دیگری غیر از این نیست!

تعریف وجود رابط

بنابراین با توجه به این قضیه روشن می‌شود که وجود رابط عبارت از وجود ذهنی است، نه وجود خارجی! یعنی ذهن برای رابط وجود می‌تراشد ولی در خارج وجود رابط وجود ندارد! بصره که وجود رابط نیست، بصره خودش وجود فی نفسه است و تازه رابطی هم نیست! وجود بصره وجود فی نفسه است. وجود **سیرت** وجود فی نفسه است، تمام اینها وجودشان **فی نفسه و لِنَفْسِهِ** است. این رابطی که در اینجا آمده است، وقتی می‌گوییم: **زید قائم**، آن ارتباط و آن نسب بین قائم و زید که ما به او وجود می‌گوییم کجاست و چیست؟ فقط در ذهن متکلم و ذهن مخاطب هست اما نه در خارج. در خارج زیدی هست که ایستاده است، این زیدی که ایستاده است خودش یک زید است که عبارت از وجود **فی نفسه و لِنَفْسِهِ** است و یک حالت قیام است که عبارت از وجود **فی نفسه و لِغَيْرِهِ** است. تمام! دیگر چیز دیگری نیست؛ دیگر بین زید و قیامش امر دیگری نیست که ما اسم آن را وجود رابط و وجود نسبت بگذاریم! نسبت همیشه در قضایا هست و نسبت به امر اثباتی برمی‌گردد و امر اثباتی به اعتبار مثبت است بنابراین وجود رابط در عالم ذهن و در عالم نفس هست نه اینکه در

اشکال بر اقسام وجود خارجی در نظر برخی از مقررین و محشین

بنابراین اینکه بعضی از مقررین و محشین وجود خارج را به - اشتباه نکنیم ها! - **فی نفسه و لِنَفْسِهِ** و وجود رابط تقسیم کرده‌اند، این مسئله محلّ اشکال و ایراد است. وجود خارج یعنی آنچه که در عالم اعیان تحقق پیدا می‌کند مگر اینکه منظورشان همان وجود ذهنی باشد گرچه این را مطرح نمی‌کنند. اگر منظور، عبارت از مرتبه ضعیفی از وجود است، هرچه هم ضعیف باشد بالأخره وجود هست یا نه؟! با ضعیف کردن که نمی‌توانید آن حقیقت وجود را از آن سلب کنید! ضعیف هم باشد بالأخره موجود است یا نه؟! بالأخره کجای این قضیه است؟! بصره که تکان نخورده است و **سیرت** من هم که سر جایش هست، پس این وجود ابتدائیت «**من**» که **سیرت** با بصره است، در کجای این مسئله گنجانده شده است؟! شما این را بیرون بکشید و به ما نشان بدهید تا اینکه ببینیم بالأخره این وجود رابط در این **سیرت من البصرة إلى الكوفة** چه محلی از اعراب دارد؟!

بنابراین یا باید بگویید که مسئله اطلاق وجود بر وجود رابط، اطلاق به اشتراک لفظی است متنها اشکالی که در اینجا وارد می‌شود این است که شما در اشتراک لفظی هیچ مابه‌الاشتراکی بین دو امر ملاحظه نمی‌کنید. چرا در اینجا به جای وجود، لفظ عدم بر وجود رابط نمی‌گذارید که عدم رابط بگویید؟! چرا نمی‌گویید؟! اینکه می‌گویید: وجود رابط، چه مسئله‌ای در اینجا هست که ذوق سلیم و فطرت شما را به انتخاب به این اسم تحریک می‌کند؟! چه قضیه‌ای در اینجا هست؟! چرا نمی‌خواهید اسم دیگری بر آن بگذارید؟! از یک طرف می‌بینید نسبت هست و سیر من از بصره شروع شده است و این نسبت محقق است و از یک طرف می‌بینید که بصره و سیر ارتباطی با همدیگر ندارند؛ آن بصره برای خودش یک شهری است و سیر من هم برای خودش یک مسئله‌ای است، بین این سیر و بصره چه مسئله‌ای اتفاق افتاده است؟! ما نمی‌بینیم درحالی که در محاورات استعمال می‌کنیم که **سیرت من البصرة إلى الكوفة**! از قم حرکت کردم و به طهران رسیدم، از قم حرکت کردم یعنی قم را با خودم آورده‌ام؟! از قم حرکت کردم یعنی از وسط قم حرکت کردم؟! از آخر قم حرکت کردم؟! از کدام یک از خانه‌های قم حرکت کردم؟! می‌گویم که از شهر قم حرکت کردم، از شهر قم که قابل این نیست که بگویم: از آن حرکت کردم! شهر قم سر جایش هست و ساکن است، این عالم اعتبار می‌شود. یعنی ذهن در عالم اعتبار خود یک ابتدائیتی را تصور می‌کند و اسم آن ابتدائیت را وجود رابط می‌گذارد و آن ابتدائیت در عالم ذهن هست، نه در عالم خارج!

صحت اطلاق وجود بر وجود رابط به لحاظ عالم ذهن

اینجاست که ما باید بگوییم که اطلاق وجود بر وجود رابط صحیح است متنها نه به لحاظ خارج بلکه به لحاظ عالم ذهن؛ یعنی به لحاظ عالم اثبات، نه عالم ثبوت! این عالم اثبات به خاطر اعتبار متکلم و اعتبار معتبر ربط برقرار می کند و پیدا می شود. این مسئله در مورد وجود رابط صادق است.

اما خیال می کنم به آن مسئله که منظور من بود راجع به کیفیت حقایق اشیاء نرسیم، حالا یک مقدار از متن را می خوانیم و إن شاء الله بحث کیفیت اطلاق بر تمام عالم وجود به وجود رابط را در جلسات دیگر بیان می کنیم. چون در اینجا نیست از این نظر خواستیم فقط استطراداً بیان کنیم اما ایشان در اینجا مطرح نکردند.

المرحلة الثانية: في تنمة أحكام الوجود و ما يليق بأن يذكر من أحكام العدم.

مرحلة دوم: در تتمیم احکام وجود و برخی از احکام شایان ذکر عدم است.

فصل (۱).

في تحقيق الوجود بالمعنى الرابط:

رُبَمَا يُشْغِكُ بَأَنَّهُ إِذَا كَانَ الْوُجُودُ رَابِطاً فِي الْهَلَايَاتِ الْمُرَكَّبَةِ فَيَلْزَمُ لِلْمَحْمُولِ وَجُودٌ إِذِ الْوُجُودُ لِلْغَيْرِ لَا يُعْقَلُ بِدُونِ الْوُجُودِ فِي نَفْسِهِ.^۱

این فصل در تحقیق وجود، به معنی رابط است. برخی در تحقق وجود رابط تردید نموده اند به اینکه اگر وجود در قضایای مرکبه رابط باشد پس برای محمول وجودی لازم می آید. وقتی که شما می خواهید این قیام را حمل بر زید کنید و بگویید: **زَيْدٌ قَائِمٌ**، این وجود قیام برای زید بدون وجود فی نفسه و بدون اینکه خود قیام وجود داشته باشد معقول نیست. اگر قیام وجود نداشته باشد که نمی توانید آن را بر زید حمل کنید! پس باید یک وجود فی نفسه داشته باشد. پس در این وجود رابطی که تعبیر به وجود رابطی می شود، مسئله ای نیست و ما حرفی نداریم.

تلمیذ: قیام به معنی اسمی مورد نظر است چون در وجود رابطی بعضی معنی حرفی مورد نظرشان است.

استاد: حرفی نه، رابطی با رابط فرق می کند.

تلمیذ: در وجود رابطی عرض می کنم.

استاد: بله، همان معنای اسمی است.

ثُمَّ إِنَّ ثُبُوتَهُ لِلْمَوْضُوعِ ثَابِتٌ أَيْضاً لِلْمَوْضُوعِ فَيَكُونُ لَهُ أَيْضاً ثُبُوتٌ ثَابِتٌ هُوَ أَيْضاً لِلْمَوْضُوعِ وَ هَكَذَا إِلَى غَيْرِ النَّهَايَةِ.^۲

آیا ثبوت این محمول برای موضوع، ثابت است یا نه؟! وقتی که می خواهید قائم را به زید حمل کنید،

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۷.

^۲ . همان، ص ۳۲۸.

آیا ثبوت [این محمول برای موضوع ثابت است یا نه]؟ شما می‌گویید: بین قائم و زید ارتباط و نسبت است و اگر نسبت نبود که شما جمله درست نمی‌کردید! اینکه شما جمله درست کردید و می‌گویید: **زید قائم**، بین قائم و زید ارتباط هست یا نه؟! همین که می‌گویید: ارتباط هست پس معلوم است که یک وجودی در اینجا بین زید و قائم محقق شد و ارتباط بین زید و قائم هست. ایشان می‌گویند: حالا این هست را در مشتمان می‌گیریم و نگه می‌داریم و نمی‌گذاریم فرار کند، با آن کار داریم! این نه زید است و نه قائم. زید وجودش مشخص است بفرمایید صد کیلو هم هست و سر حال اینجا نشسته است. حالا قائم هم که در اینجا قائم است یا در اینجا جالس است، حالت او هم یک حالت مشخصی است که این عرض و این وصف را برای زید حمل می‌کند. خب این زید در اینجا و حالت جلوسش هم در اینجا، بین جلوس و قائم یک ارتباطی هست، آن هست چیست و در کجاست؟! لذا ایشان می‌گویند: ثبوت این وجود رابطی و ثبوت این ارتباط بر زید که همان قیام باشد برای زید ثابت است. اگر ثابت نباشد که شما نمی‌گویید: زید هست، می‌گویید: زید نیست. نمی‌گویید: زید جالس است، می‌گویید: زید جالس نیست. پس معلوم می‌شود ثبوت جلوس برای زید ثابت است. پس برای خود این ثابت باید ثبوتی باشد که آن برای موضوع ثابت باشد. فرض ما این است که آن نسبت باید با موضوع برقرار بشود. شما قیام را حمل بر زید کردید و بین قیام و زید ارتباط برقرار کردید، ارتباط برقرار کردید یعنی چه؟! یعنی یک امری را در اینجا محقق کردید که آن عبارت از نسبت بود، پس باید این نسبت ثابت باشد و نسبت هم دائرمدار طرفین است و این نسبت هم باید یک نسبتی با موضوع داشته باشد چون نسبت خودش فی حد نفسه و به تنهایی نمی‌تواند سر پای خود باشد. خود نسبت یعنی ارتباط، آیا می‌شود این امر ثابتی را که شما در اینجا اثبات کردید به تنهایی وجود داشته باشد؟! نه. این باید با موضوع که زید باشد ارتباط داشته باشد! ارتباط این با موضوع هست یا نیست؟! خود همان هست هم، ثابت می‌شود و **هَلَمْ جَرّاً!** تسلسل پیش می‌آید. این اشکالی بود که در اینجا نسبت به وجود رابط بیان شد.

فَيْفَكَ عَقْدَةُ التَّشْكِيكِ بِمَا سَبَقَ مِنْ أَنَّ إِطْلَاقَ الْوُجُودِ عَلَى الرَّابِطِ فِي الْقَضَايَا لَيْسَ بِحَسَبِ الْمَعْنَى الْمُسْتَفَادِ مِنَ مُطْلَقِ الْوُجُودِ أَوْ مِنْهُ إِذَا كَانَ مَحْمُولاً أَوْ رَابِطِيّاً أَوْ ثَابِتاً لِغَيْرِهِ وَ كَثِيراً مَا يَقَعُ الْغَلْطُ فِي إِطْلَاقِ لَفْظِ الْوُجُودِ تَارَةً بِمَعْنَى الرَّابِطَةِ الَّتِي هِيَ فِي حُكْمِ الْأَدَوَاتِ الْغَيْرِ الْمَلْحُوظَةِ بِالذَّاتِ.

عقدۀ تشکیک به ما سبق این طور باز می‌شود. اطلاق وجود بر وجود رابط در نسبت در قضایا، به حسب معنایی که از مطلق وجود استفاده می‌شود نیست.

ببینید از اینجا مرحوم آخوند این مطلب را بیان می‌کنند و می‌خواهند مطلب را به بحث اشتراک لفظی ببرند! نیست به حسب معنایی که از مطلق وجود استفاده می‌شود؛ یعنی آن معنای مطلق وجود که عبارت از تشخیص و بودن و هستی است، این نیست. یا اینکه از مطلق وجود در صورتی که محمول باشد که **زید موجود** یا رابطی باشد یعنی برای غیر ثابت باشد؛ یعنی آن وجودی را که شما بر آن رابط اطلاق می‌کنید، از باب مطلق

وجود به عنوان وجود محمولی یا به عنوان وجود رابطی نیست، از آن قماش و از آن سنخیت نیست!

بسیاری از اوقات در اطلاق به لفظ وجود اشتباه می شود، یک وقت به معنای رابطه ای که در حکم ادواتی است که آن ادوات بالذات لحاظ نمی شود. ادوات در ضمن غیر لحاظ می شوند و خود آن ادوات فی حدّ نفسه لحاظ نمی شود. این لفظ وجود را بر ادوات اطلاق می کنند درحالی که نباید اطلاق کنند؛ یعنی باید اطلاق کنند منتها در کیفیت اطلاق در اینجا اشتباه می شود و خیال می کنند اطلاق لفظ وجود بر ادوات مانند اطلاق لفظ وجود بر زید و جالس است درحالی که این اطلاق با آن اطلاق خیلی تفاوت دارد! آن اطلاقی است که فقط حلال زاده باید ببیند و غیر حلال زاده نمی تواند او را ببیند!!

و تَارَةً بِمَعْنَى أَحَدٍ قِسْمَى مَفْهُومِ الْوُجُودِ الَّذِي بِمَعْنَى التَّحْقُّقِ وَ كَوْنِ الشَّيْءِ ذَا حَقِيقَةٍ سِوَاءٍ كَانَ لِنَفْسِهِ أَوْ غَيْرِهِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْوُجُودُ الرَّابِطُ لَا الرَّابِطُ كَمَا مَرَّ سَابِقاً.^۱

و یک موقع به معنای یکی از دو قسم مفهوم وجودی است که مفهوم وجود را اطلاق می کنند و اینکه شیء دارای یک حقیقتی است، حالا آن حقیقت می خواهد **لِنَفْسِهِ** باشد یا اینکه **لِغَيْرِهِ** باشد، به این وجود رابطی می گویند، نه وجود رابط! این عبارت آخر احتیاج به توضیح دارد که إن شاء الله جلسه بعد بیان می کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱. همان.